

درحوزه متن و نوشتار است که حادثه های تاریخی در غیاب زمان به جاودانگی میرسند. در عرصه نگارش است که فراموشی و سکوت از درون حافظه تاریخی بار بار افراشته می شود؛ درین رویکرد است که باز خوانی یک متن به احساس و نگاه آزادیبخش تبدیل میگردد.

نوشتار "هرات رویشگاه گل‌های خونین"، با انگشتان حماسی شهید ایوب (نیزک) به تاریخ اهدا شده است. نیزک، نه بمتابه نویسنده حاشیه نشین بلکه خود یکی از سازماندهندگان و اشتراک کنندگان فعال قیام مردمی ۲۴ حوت هرات است.

خواننده (مخاطب) از متن مقاله به این دریافت نزدیک می شود که شهید نیزک با بصیرت، تعهد و آگاهی در رود خانه حوادث شنا کرده و زنجیره رویداد های قیام ۲۴ حوت هرات را قدم به قدم تعقیب و با عشق دلیرانه به پیشانی خونین آزادی حکاکی کرده است.

بنابراین، گفته می‌توانیم که این مقاله در قلمرو احساس و جهان بینی نویسنده، یکی از مؤثر ترین گزارش ها و تحلیل هایی است که از قلم پرصلابت و زیبایی نیزک بمتابه یک فعال سیاسی ولایت باستانی هرات به نگارش آمده است.

پسانها این مقاله در شماره چهارم و پنجم (دوره دوم سال چهارم - دلو و حوت ۱۳۶۲) "ندای آزادی" ارگان نشراتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به نشر رسید.

بخاطر یاد بود از این روز پرشکوه، لرزاننده و تاریخی و پاسداشت از مقاومت و جانبازی قهرمانان زنده و شهید این قیام، ما این مقاله را به پیشواز این روز حماسه ساز به دست نشر می سپاریم.

همانگونه که ارواح پیروزمند قربانیان این روز تاریخی را شاد می‌خواهیم، لعنت و نفرین بی پایان خویش را به قاتلان شکست خورده و شرمسار شهدای این قیام برحق مردمی نثار می‌کنیم.

یاد شهید نیزک گرامی باد!



آستانه بهار

هرات رویشگاه گل‌های خونین

وزانگهی که گیتی شاهد مولود بد سرشت دیگری است به نام سوسیال امپریالیسم روس، خطه افغان زمین نیز با سیمای رنجور اجتماعی - اقتصادی اش و با اندام پوسیده سیاسی - نظامی حاکم بر آن در درازنای ربع و اندی از قرن زمینه نفوذ نامرئی، پیشروی دمل وار و لانه گذاری آن مولود سیه کنشت تاریخ میگردد. و پیامد نامیمون آنرا در لمیدن لایعقل "جمهوری روی" "شهنشه خوئی" بر سریر سرنوشت خویش مییابد. در فراگرد لگام دریده گی آن زائیده، شاهد شبیخونی طولا بر سرتاپای خود است که با مراسم تاجپوشی خونین دون همتان تاریخ - خلق و پرچم - آغاز مییابد و بدینسان گه شماره برگ هفتم ماه دوش را با علامت گذاری سیاه‌رنگ تری برمیگرداند، و تاریخ کشور ما نیز ناگزیر است صفحه دیگری برگشاید، ولی اینبار در صدرش سردمداری را با شمشیر استبداد بدست برکشیده از نیام استعمار، اما نه لمیده، بل دویا برمسند قدرت نشسته به تصویر میکشد.

سوسیال امپریالیسم روس در کوتاه مدتی که باید، ره به سوی بلوغ را به منتها الیه رساند و ثمره آبستنی اش از سرمایه متمرکز دولتی با واپس گذاشتن دوران بارداری صدور، بزودی به هویت سوسیال کلونیالیسم تولد فرزند "خلفی" را به نمایش گذاشت. و در میهن ما خواست تا با بیرون کشیدن لباس مندرس "جمهوری" از تن عروسک قبلی، بعد از تکان و چپه رو کردن و رنگ دموکراتیک دادن به آن، تن عروسک دیگری را بیاراید تا مگر با این عروسک بازی مضحک، ملت‌های جهان را افسون کند و ملت افغان را مدیون، ولی آنچنانکه بایسته اش بود، خلق‌های جهان را به سوگ نشاند و خلق افغان را بر فراز سیلاب خون.

سوسیال کلونیالیسم روس با به پایان رساندن کنش کودتا، به سادگی قدرت را از "خاندانی" میگیرد و در بهای خون ملت افغان به "داره" بیمقدار ارزانی میدارد، و با این ژست گستاخانه اش تاری را

از شبکه بندی و تنش عنکبوتی چندین ده ساله اش به دور و پیش قلب - اقتصاد - کشورما کش مینماید و آنرا با سائر اعضای - اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی- میهن ما در محفظه جولای استعماری اش به طور کامل به بند میکشد. بدینگونه به آبیاری گوشه دیگر از دشت خارآلود هوس آزمند جهانگشایی خویش میپردازد و نوکران سیمین طوقش - خلق و پرچم - در ادای حق به باداری که در دامنش پرورش یافته اند، کمر به خدمت نوکری سفت میندند. این ساقیان زشت کرشمه بزم استعمار (خلق و پرچم) خون مردم را قدح پشت قدح تقدیم ارباب میدارند تا لاجرعه سرکشد. هر آنچه مردم افغان از فراخنای پرنشیب و فراز تاریخ خویش به عنوان فرهنگ و معنویت در بساط هستی داشتند "نو دولتیان نوکرزاد" آنرا به خوان استعمار گذاشتند و در این بخشایش خود، هیچ مانع و رادعی را لمحہ ای مجال بودن نمیدهند. بی محابا به کشتن و بستن و شکستن و بریدن و ریختن و... دست می یازند. درین ویرانگری ددمنشانه است که کیف مدهوشی قدرت شان روز تا روز بالا میگردد و دست پلید استعمار هر روز رشته ها و بافته های اسارت را در نغمه پردازی " فرامین" بر تن زخم آزردہ ملت ما میریسد، غافل از آنکه اینجا بسوس ها، ابومسلم ها، بابہ کرخیل ها، مسجدی ها، ملا مشک عالم ها، خوشحال ها و ... آزادسالارانی از این خیل خفته اند و سخن سالاران این تیره گفته اند که :

زندگی در پنجه عفریت استعمار ننگ است

شیوه آزادگان با ظلم و استبداد جنگ است

وقهرمانان ضریح برتن آزاده و چراغ سالاران این نژاد، بیدار و ایستاده اند تا تحفه جان را نثار دفاع از جانان - میهن - نمایند.

و آری! از قدح نوشی استعمار روس و از مدهوشی ساقیان "خلق و پرچم" دیری نگذشت که سپه سالاران سالک آزادی، سرود رزم در کوهپایه های غرورانگیز و پر عظمت کنر و پکتیا به آوا درآوردند. و در پی آن دلیر مردان رزمنده بدخشان خوانسالاران خوان پرشکوه آزادی گشتند. در تعاقب نزدیک آن، حماسه همیشه جاوید دره صوف به دست پیشمرگان اسارت نا پذیر آن دیاران آفریده شد که برزگران پابرنه بیل و داس خویش و کارگران قهرمان پتک خود را به سلاح رزم استعمار زدای، و میدان کار شانرا به نبردگاه مبدل کردند. بدین سان این شورشگران آزاد پوی افغان یکی پی دیگری به قربانگاه شتافتند و برگهای گهنامه میهن را به خون رقم زدند و این برهه تاریخ آریانای کهن را فروغی دیگر بخشیدند.

در امتداد ناگسل این خیزشهای شهابگون خصم افغان بر تارک تاریخ مبارزات پرفتح ملت نستوه افغان، قندیل فروزنده دیگری بدست کف آبله گان پابرنه و قهرمانان ستیزنده و گمنام هریوا زمین برافروخته میشود و با آفرینش قیام خونین ۲۴ حوت "صبح امید" آزادگی را که "معتکف پرده" شرارت « خلق و پرچم » بود، با ندای "گو برون آی که کار شب تار آخر شد"، فراخواندند و با خون خویش آفاق دیار شانرا طهارت دادند و با برپایی این جنبش جانبازانه چرخشگاه و نقطه عطفی

مشهود بر لوحه تاریخ نبرد ملت ما با سوسیال کلونیالیسم حک نمودند. و به حق افتخاری بزرگ و تمکینی سترگ منقوش تمدیدگاه مبارزات دشوار ملت ما علیه استعمار روس کردند.

درین جا به عنوان یادواره این خیزش حماسه ساز تاریخی به حد توش و توان خویش به توصیف تجلیل گونه فراز و فرود های آن، پیرایشگر سخنی چند می‌شویم و به قدر " برگ سبزی " به پیشواز ده ها هزار شهید زنده یاد آن جنبش ، " درویشگرانه " تقدیم می‌داریم.

هرگاه گذرا نظری بر تاریخ آریانای پیشینه و باختر پارینه بیفکنیم، برجستگی و درخشندگی نام "هریا" و "هریوا" را نیز در مبارزات مردم آنزمان علیه یغماگران و آزمندان زورمدار وقت، درمیابیم. و جلای اسامی براننده گان رزمنده اش نیز خیره گر چشمان هر پوششگر بی پیرایه است. این قهرمانی تا بدان عرش افتخار ره مییابد که کوروشها و اسکندر ها خود معترف اند ، که چنین باید و چنین باد! چه، اینان با یل صفتانی همچون سیاوش ها و ساتی بارزانس ها دست و پنجه نرم کرده اند.

و چون به دوران مدنیت خراسان چشم اندازی کنیم، آثار کهن و تاریخی موجود در دیار هری دیرین و هرات امروزی جلوه چشم مان قد افراز میگردد. و اگر نیک بنگریم، بر سر زبانهای مردم هنوز هم زیر و بم اصواتی از روایات گذشته دور زمزمه میشود که همه حکایتگر تمدن ارزنده آن و بیانگر حماسه آفرینی و سلطه زدائی مردم آنولا در آنموقع است. هم اکنون نیز مردم هرات همه به یاد دارند که با ایلغار وحشیانه چنگیزیان و با مقاومت دلیرانه مردم هرات فقط سه نفر از معرکه جان سالم بدر بردند، آنهم در منار مسجدی از چشمرس جلادان چنگیزی به دور مانده بودند و به قول روایتگران بعد از شانزده سال تعداد اهالی شهر به چهل نفر میرسید. درین زمان نیز چون گذشته، سرزمین ثمرخیز و مدنیت شگوفای کشور ما، به ویژه درین مقطع هرات که تمرکزگاه خراسان به شمار میرود، چشمان طماع جهانکشایان را خیره کرده است و آنان خیال دست درازی به این سرزمین را در سر پرورانده و همواره پای از حد خویش فراتر گذاشته و بارها آهنگ تسلط بر این رقعہ کرده اند که پیوسته خویشتن اسارتگر خویش را با مقاومت و نبرد جانبازانۀ مردم آن سامان مقابل یافته اند. و درین سلسله جنگ های مقاومت آزادیخواهانه، فداکاری و استواری مردم هرات تجلی بخش صفحات تاریخ گذشته است و ستبر مردان بزرگی را در عرصه گاه نبرد ضد تجاوز به بهای آزادی که قربانی گذاشته است. اسامی عیاران آزادکشی چون قارن و نیزک، سنباد و استاد سیس، سمک و مازیار، یعقوب و فوشنجی و... را تاریخ به خاطر دارد.

سده پیش همچنان در سراسر خویش شاهد حرکت شتابگیر کشتی بی لنگر مقاومت افغانیان و منجمله مردم هرات در تموجگاه دریای بیکران خون و آتش در همآوردگاه آزادی طلبانه است ، که درین برش زمان نیز مردم این کرانه میهن ما درسهای عبرت انگیزی به آزمندان تاریخ به یادگار گذاشته اند، و باری ، روشن است که شرح گسترده هر یکی از سری نبرد های آزادی طلبانه آن مردم، در حد این مقال نیست.

یکدهه قبل نیز بوم و بر هرات نمایشگر قیام ها و راهپیمایی های آگاهانه مردم ستمدیده و فقرزده بود، شورش هایی که توأم با خواستهای عدالتجویانه مردم و حرکتی است که در جهت دگرگونی

شالوده اقتصادی - اجتماعی حاکم و فرسوده بیدادگر. و از آنجمله است شورش فداکارانه مردم در دهم سرطان ش که از بیداد بیعدالتی رژیم، خون در رگ کوخ نشینان فقیر به جوش میآید که با سازماندهی فرزندان پاک شان به پا میخیزند و با رستاخیز جسورانه یکبار دیگر نیز شهر را با سلاح مشت گره شده، چوب و سنگ در تصرف خویش میآورند، که این حماسه دلیرانه مردم هرات در مطبوعات و رسانه های گروهی جهان انعکاسات شایانی داشت. چهارم اسد باز همان مردم رنج کشیده، هدفمند و پلان شده، شورش دیگر به پا میکنند تا کاخ ستم را ویران کنند و عده ای از فرزندان پیشکسوت شانرا که دشمن در آنجا به زنجیر کشیده بود برهاند. درین روز در گرد و نواحی شهر لانه های امنیتی رژیم، و از جمله قوماندانی امنیه را به محاصره میگیرند که زره پوش های عسکری به حمایت این لانه های ظلم و فساد میپردازد.

سی ام میزان همانسال که مردم برای برکشیدن نعره دادخواهی به خیابانها میریزند، در محل دروازه قندهار این شهر به حملات قوای امنیتی رژیم پاسخ بالمثل میدهند. سال ش قحطی وحشتناکی بال سیاهش را بر سر فقیران سیه روز میگسترد و صدها انسان مظلوم در کام قهار قحطی جان میدهند و با چشم باز مرگ را به آغوش میکشند. در دهم ماه حمل ش در نتیجه کار تدارکاتی روشنگران آن دیار، خرمن خشم پابرهنه گان گرسنه آتش میگیرد و از هر کنار و گوشه شهر وقصبه با داس و بیل و کلنگ و چوب به تظاهرات وسیع دست میزنند و در اطراف مراکز امنیتی رژیم به تحصن می نشینند و با تعیین ضرب العجل خواستار فوری گندم میشوند و چون رژیم میدانست که این عصیان سرکش را با زور و سر نیزه نمیتواند جلو بگیرد، لذا همان خواستهای اولیه مردم را برآورده ساخت.

و اما سردمداران امپریالیسم استعماری روس در کاخ کرملین از ازدحام ستم گستری، فرصت نظر افگنی برین درسهای پرآزمون را نداشته و گوش شان از عبرت پذیری بی نیوش ماند و خواستند تا خود طعم این آزمون را بنوشند و برمبنای این طعم نوشی استعمار است که مردم بر و بوم هرات باستان نیز چون سائر یلان خصم افگن میهن، گرد میدان میشوند و فصل جدیدی را برای درسی نوین در عصری تازه با دشمن درنده خوی میکشایند تا اسارت گران را به دست خشم خویش سیلی محکم نوازند و آزادیخواهان را نوید امید بخش سرایند، و آری چنین شد.

نیمه دوم ماه حوت ش هرات در آستانه عطراگین غرش نوازشگر رعد و فروغ آذرخش بهاران است و هرجنبنده ای در تک و پوی بیدرنگ. و اما آدمیان این سرزمین را شور دیگری بر سر و نوای تازه ای بر زبان است، گواينکه همه شانرا صلاح برآست و عزم برین که بهار را از رنگ اسارت سترده و با رنگ آزادگی زبینه سازند. درین روز در هر کوی و برزنی این زمزمه نواخته میشود که: " کی شورش میشود؟" و " چگونه آغاز کنیم؟". و اینست میل درونی وخواست منطقی هر فرد آزاده این دیار که فقط با احساس درد تازیانه ستم و سوزش تیغ استبداد بر تن، فریاد خویش را در لای آن نوا از گلون به هر سو انعکاس میدهد. این نوای نوازشگر آزاده گان و دل درنده استعمارگران، فضای هرات را از دوردست ترین روستاها، از درون غزدی بادیه نشینان تا کلبه گلین برزگران، از کوچه های تنگ و تاریک دالان دار شهر تا زیر سقف دکانهای عطاری و بقالی، از

ایوانهای سر به فلک مساجد تا دهلیز های طولانی مکاتب، همه جا، هر یسار و یمین و هر بلند و پائین را فرا گرفته بود، هر پیر و برنا و هر قوی و ضعیف را اراده بر آن بود تا گرد بیختگی ظلم استعمار را از خاطر آزاد شان بروبند.

درین شب و روزها هر کسی در تهیه و تدارک آذوقه و علوفه است و هرکس به کسی این توصیه را دارد که: "مواد خوراکی ذخیره کن!" ، "در و دیوار و برج و باروی خانه خویش را محکم مدار!" و "اگر خنجر و شمشیر ، سنان و کمان، گرز و تفنگی هم داری حدادی اش کن!" . و این آن فرمان تدارک گیری است که هر گوینده ای به عنوان وظیفه خویش بر زبان میراند، و این نیز فرمان تعقلی ذهنش از دهشت افگنی ستم خویان است که خود به چشم دیده و بر پوست لمس کرده است. لذا هر آزاده ای فرمانده و نیز فرمان پذیر آتش افروختن بر کاخ ستم است.

این جو آبستن برای فردای خونین، گوش و هوش دشمن را نیز ربوده بود. خلقی - پرچمی ها با سراسیمه گی هر گوشه و کنار شهر و روستا را کمینگاه میساختند و در آن میخزیدند و بر دوش و کمر خویش سلاح می آویختند و هر جا که لانه شان بود سنگر سازی داشتند. گویا اینکه اینها از چهره پرتپش شهر و از نبض پر جنبش دهات دریافته بودند که فردای تذلیل و جزا دهی شان نزدیک است. لذا تبلیغات متعفن و متهوع شانرا به هر دور و طرف سردادند. و درین هرزه گویی خویش، پیوسته اعجاز تسلیحاتی و زورمندی ارباب خویش - امپریالیسم روس - را به رخ مردم میکشیدند و سعی داشتند تا از بمباردمان، از به خاک یکسان کردن امکنه و از به نیستی کشاندن امتعه در دل مردم ترس و بیم بیفکنند. و اما مردم که تصمیم شان یکی بود و راسخ، این همه خیز و تلاش بیهوده دشمن را فقط با نیشخندی تمسخرآمیز ، بی اثر می ساختند. در برابر اینهمه رخ نمائی تسلیحاتی خصم بدکین، مردم به همدگر میگفتند: " خیر است این چشم ترسانی است، کاری از دستش برنمیآید، این همه سلاح به دست ما میافتد." و این درک عمیق مردم است از زبونی استعمار، هرچند زورمدار ، و از بی اثر شدن سلاح، هر چند مخرب در برابر توفان سهمگین خشم خلق .

مردم با ناشکیبائی لحظه شماری میکردند و لمحہ های زمان بر دوش و کول آزاده گان سنگینی میگذاشت. زیرا همه به انتظار آنموقع موعود اند تا روزگاران را بر اسارتگران وارونه کنند. اما هیچکسی نمیدانست آنروز کی است؟ و چه وقت فرا خواهد رسید؟ انتظار سخت گذر است و تحمل بار گران اسارت سخت تر از آن ، و هیچ آزاده ای را بیش ازین یارای حمل این بار نبود. ولی همه به فکر تدبیر آغاز گران نشستند و این پرسش ذهن شانرا مشغول میدارد که: " آغازگران کیانند و کجا؟"

مردم آزادی جوی و پویشگر هرات که از خیزشها و جنبشهای آزادیخواهانه نیاکان خویش در دل تاریخ به یاد دارند و خود نیز رزمنامه تازه رقم زده اند و به ویژه از مبارزات مثمر دهه قبل در خاطر خویش ارزنده تجاربی ذخیره کرده اند. لذا همه برین یقین پای میفشارند که : باید سپه سالاران مدبر و قافله جنبانان خبره در پیش باشند تا نظم هماهنگ را درین حرکت توفنده برقرار نمایند، تاکتیک ها و تدبیر های لازمه را در هدف گیری قلب چرکین دشمن به کار برند تا بدینگونه از جنبش و مقاومت خونین خویش ثمرات مطلوبی را بچینند و قافله آزاد سواران به منزلگه آزادی ره به اطمینان پیش برد و از تیر رس قافله دزدان در امان باشد.

لذاست که مردم با این دریافت دقیق خود ، درین روزها که میخواهند به قیامی عظیم دست زنند، بی صبرانه انتظار پیشاپیشی رهبرانی آشنا را دارند. در بین مردم این زمزمه طنین انداز است که: " باید جلوداران فهمیده باشند! عاقل و با تجربه باشند". و نیز نامه‌های پیشکسوتان معروفی را که در دهه پیش سهم به سزایی در ایجاد، تنظیم و رهبری شورشها و قیامهای مردم علیه حکام ستمکش زمان داشتند، به یاد می‌آوردند. و وجود پویای آن فرزندان مبارز و آگاه شانرا درین خیزش ضد استیلای بیگانه، نیز آرزو میکردند. اما، دریغا که این انتظار به پایان نمی‌رسد و مردم به جلو دارانی و رهبرانی دست نمی‌یابند چه ، جمعی از بهترین ها را دست اهریمن ربوده است و جمعی وارث و رهرو را هم توان این رسالت سترگ نیست. و از جانبی مردم ، دیگر توان پذیرش بیداد گری های جانیان خلق و پرچم را ندارند و بیش ازین وجود گند آلود این دون پایگان را در زمین و فضای میهن خویش پذیرفته نمیتوانند ، لذا سیل عصیان شان سر می‌کشد و خود آغازگر و جلو دار خویشتن خویش گردیدند.

نخست در ولسوالی ها و قریه های خیلی دور از مرکز شهر ، شورش های تکجوشی جرقه زد و خروشید ، و شماری از ارادل خلقی – پرچمی را به کام آتشین خود کشید. ولی چون این حرکت های قهرمانانه از نیروی همگانی برخوردار نبود ، دشمن کین توز با وحشت و دهشت تمام توانست موقتاً سرکوبش نماید. این اعمال سرکوبگرانه رژیم مزدور، آتش خشم مردم آزاده هرات را بازهم بر افروخته تر می نمود و آمادگی خویش را برای براه انداختن شورشی دشمن کش ، بیشتر عیار می کردند.

دشمن با چشم دوزی بر جریانات ، سراسیمگی اش افزونتر می گشت. شایعات پر آب و تاب شروع قیام همگانی به همه جا پخش و پراکنده میشد. پنجشنبه قبل از ۲۴ حوت این آوازه به هر دروازه رسید. که فردا همه مردم شهر و ده در مسجد جامع بزرگ شهر هرات حضور به هم میرسانند تا بعد از ادای نماز جمعه ، با مشتی واحد به سوی کاخ ستمگران غارت پیشه یورش برند. در نیمه دوم یکروز همه کس با خبر شد که فردا جمعه باید به سوی مسجد جامع بشتابد. با اینحال ، دشمنان را نیز آرام نبود و ترس و لرز فراوان بر اندام شان چیره گشت. لذا به تدارکات فوق العاده استحکاماتی پرداختند ، گرداگرد مسجد جامع را با پیاده کردن غند ضربه محکم کاری کردند. توپ ها نیز دهان به سوی مسجد جامع گشودند ، و تانک ها دروازه های بزرگ مسجد جامع را زیر نشانه خود گرفتند. مسلسل های سنگین نیز در پشت بام های قوماندانی – که در مقابل مسجد جامع به فاصله عرض جاده موقعیت دارد – کار گذاری شد و جاده های حدود آنرا در زاویه تیر باران در آوردند.

صبح جمعه ، شهر هرات شکوه دیگری داشت ، شکوهی که دیباچه صیقل زنی رخسار شهر از غبار اسارت بود. مردمان دسته دسته از دور ترین قصبات راه دراز پنج ، شش ساعته را پیموده بودند و به جانب موعود گاه می شتافتند. چهره ها بر افروختگی داشت و گویای خشمی دشمن سوز ، و دور نمای روشن اما خونین بود. صحن فراخ مسجد جامع هرات را دیگر جای پای گذاشتن نماند . ایوان های نقاشی شده سقف بلند آن اکنون انتظار گاه صد ها پهلوان قوی دل گردیده بود. شاید نخستین بار است که مسجد جامع از روزگاران قدیم بدینسو این عظمت و جلال رزمجویانه بی همتا را نصیب می شد. فضای گشاده این صورتگر ازمنه پیشین – مسجد جامع – را نفس های تبار عاشقان حق و آزادی گرمی بیش از حد می بخشید ؛ پهنه مسجد جامع میثاق گاه داد خواهان گردید. مهمه پراالتهاب

مردم ، سلاح بدوشان خلقی - پرچمی را در بیغوله های شان خزانده بود. از هراس ، دل در سینه شان نمی گنجید. رنگ از روی و رمق از جان شان پریده بود ، و زمین و زمان بر آنان تنگی میکرد.

با اتمام نماز ، مردم همه به پا ایستادند. نبض ها به تندی میزد و قلب ها تپشی پر شتاب داشت. هرکسی را در سینه فریادی خفته بود و در انتظار برکشیدنش ، چشم ها خیره خیره در پویش فریاد گری بود ، تا فریاد او نیز رهی پرواز بیابد و قلب دشمن شگافد. دست و پا ها را نیروی حرکت به پیش در خود می فشرد. و اما پیشروان آغازگر پدیدار نگشتند. لذا ناگزیراً تجمع شان پراکنده شد و هرکس با پای خسته راه خود بگرفت و با خشمی دو چندان سوی کاشانه خود شد. ولی شاخه امید در دل شان نشکست و به یکدیگر می گفتند: " یکروز دیگر حتماً شروع میشود ".

هفته نو آغاز شد. زمزمه برپائی قیام سر تا سری آویزه گوش هر انسان اسارت ناپذیر بود. تدارک گیری برای قیام همان گرمی اش را داشت. انتظار فرا رسیدن روز نامعلوم با همان قوت خویش اندام آدمیان آزادی پوی را فشار میداد. هر روز خبر هائی از طغیان تک قریه هائی اینجا و آنجا پخش می شد. حرکت های مضطرب نیرو های نظامی رژیم به این طرف و آنطرف ، مدلول این خبر هاست. مردم در کسب خبر های مستند تا آنجا دقیق می شوند که یکباره به خاطر کشف اطلاعات به شنیدن روابط مخابراتی نیرو های نظامی دشمن از طریق رادیو های خود گوش میدادند. اضطراب و بی چاره گی نیروهای خصم تا بدانجا است که در مخابره هایش هیچ نوع رمز و شفری را به کار نمی برند ، و مردم از این طریق به خوبی درمی یابند که رژیم بیگانه خلق و پرچم چگونه به ویرانگری و کشتار بیرحمانه همشهریان شان ، پرداخته است.

هنوز دو روز به آن روز ناپیدا (۲۴ حوت) باقی است که شهر هرات ، رفت و آمد سریع تانک ها و زره پوش ها و پرواز پیاپی کرگسان آهنین- هلیکوپترها و طیارات جنگی را بر زمین و بالین خویش شاهد است. ۲۱ و ۲۲ حوت در یکی دو ولسوالی (غوریان و پشتون زرغون) مردم به شورش دست میزنند. رژیم دد منش نیروهای فراوان برای دفع شورش بدانجاها گسیل میدارد ، مقاومت مردم دوامدار میشود . ۲۳ حوت سرپای دشمن را ترس و بیم بیش از حد فرا می گیرد ، درین روز برای اولین بار هلیکوپترها فضای شهر هرات را با پخش اطلاعیه هائی ، تیره و تار می کنند. اطلاعیه ها حاکی است از " سرکوبی و نابودی چند تا اشراار " و " اخطار سربریدن ، دست و پا شکستن و بند و زندان به آنهائی که آهنگ این چنین حرکتی را داشته باشند ". هیجان و شور رزم و جهاد، گرم و گرمتر میشود. مهمه شروع قیام درین دم و آندم سراسر شهر را در خود می پیچد. عصر همین روز این بانگ، طنین پر آوائی می افکند که " فردا قیام میشود ! ، فردا قیام میشود! ". این نعره همان سوز و دردی است که دیگر جای حبشش در سینه و گلو نبود و باید رهایش کرد ، و مردم به خواست خویش و به فرمان ضرورت زمان این فریاد را بر می کشند. با آنهم کسی را یقین کامل نیست که "فردا قیام میشود ، به ویژه شهر نشینان را ، زیرا از جمعه هفته پیش هنوز چند روزی گذشته است و اما که همه را این امید بر دل است که " فردا قیام میشود " و این تشویش بر جبین که " اگر فردا قیام نشد چه ؟ " و اما ، شبانگاه ۲۳ حوت جوانمردان ، عیاران و پهلوانان برهنه پای تیره روز و روشندل را انتظار جانکاه به سر آمد و بستر خواب دیگر فراخور شان نبود ، غیرت آزادگی شان ، شب زنده داری را بر خواب اسارت گزینش داد. اهالی روستا ها و قریه جات از نیمه

شب لباس رزم و مردانگی بر تن آراستند و با فریاد های آزادگی تیره گی شب را بر دریدند، خروش وارسته گی بر آوردند که غرش امواج هریرود را در خود نهفت . غزدی ها و کلبه ها از وجود مردان تهی گشت و همه به سوی نبردگاه گام نهادند. هر کسی را بیل و داس و کلنگ ، چوب و شمشیر ، سنان و کمان و خنجر به دست بود. دانه ، دانه تفنگی نیز به یادگاری زنده یاد پیشینیان رخ می نمود.

در نخستین قدم – حرکت جنبش از حمله بر خانه های خلقی – پرچمی ها و جاسوسان جیره خوار شان آغاز یافت. با چشم برهم زدنی ، دمار از روزگار اینان بر آورده شد. حرکت مردم با شتاب برق آسا رو به پیش میرفت. کم کمک دسته های پراکنده از قریه جات مختلف ، خیل انبوه تر و موج برنده تری را تشکیل می داد. حملات بر کمینگاه های دشمن در مکاتب دهات متمرکز شد ، به زودی این لانه های مسلح را سیل خروشان یورش خلق ، چون خسی در خود بلعید. حرکت بازهم به پیش می شتافت و خروش امواجش توفنده تر می گشت و آوایش غرنده تر از آن. آتش خشم مردم سیاهی دلگیر شب را به روشنائی دلفروز بدل کرده بود.

در دمدمه های سپیده دم ۲۴ حوت مراکز ولسوالی ها در حصار امواج سیل آسای جنبش در آمد. درین جا ها که دشمن با پیاده کردن نیروهای نظامی اش تدارکات بیشتر سنجیده بود ، نبردی سنگین بین سپاه بی سلاح مردم و لشکر سرا پا مسلح رژیم ، در گرفت. خصم درنده با تمام قوا آتش می کرد و سدی از گلوله ها در برابر هجوم مردم ساخته بود. ولی توفان خلق را از هیچ مانع و سدی جای روی برتافتن نبود و هیچ دیواری را در برابرش تاب برپا ایستادن. و یکی پی دیگری فرو میریخت. جوانان روئین تن پیایی . . . می افگندند و رستمانه بر دشمن می تاخندند. باران گلوله های دشمن جوانان آزاده را سینه می شکافت ، قد افراشتگان آزاده دسته دسته نقش زمین می گشتند تا نقش پای بیگانه متجاوز را از زمین مرد پرور خویش به خون بشویند. دیگران بی هراس و نترس سیلاب وار و خیزاب گونه ره می سپردند و دمبدم عرصه را بر دشمن تنگ می آوردند. آتش سلاح عدوی بد کین با همان شدت و حدت خویش کارگر نمی افتاد. صدای انفجار گلوله های توپ و تانک به گوش عصیانگران پاکدل به سان آوای جغد و کرگس بی اثر بود. هر رزمجویی را شتاب بر آن بود تا از دیگری پیشی جوید. سپیده دم بامدادان نزدیک می گشت و روزگاران بر سلطه گران تاریک. سرانجام گلهای سپیده صبح دمان آفاق با شگوفه های پیروزی رزم آوران بر یغماگران ، همنوا شگفت. افق خونین شد ، و بدینگونه دمیدن صبح ۲۴ حوت بر جبین به خون رنگینش پیام بر چیده شدن بساط اسارت از پهنای دشت و کوه و دامن روستا را به ارمغان آورد. صد ها تن خونین، کرانه زمین را پیراسته کرد و روز ۲۴ حوت به پیشواز بارگه خون ، بار یافت . باری ، تا اینجا روستائیان – این ناب دلان آزادی جوی- اندام سرسبز روستا را با زمزم خون طهارت رهائی دادند و اکنون به آستان دروازه های شهر رسیدند.

دشمن حيله گر و مکار از چند روز به این طرف دریافته بود که اگر ، امواج یورش روستائیان با توفان خیزش شهریان یکی شود ، دیگر او را جای نفس دمیدن درین دیار نخواهد ماند. لذا در تدارکات استحکاماتی خود ، آستانه شهر و روستا را ، با استقرار زره پوش ها ، در جریان شب سد

بندی کرده بود. بدینگونه نبرد مردم حماسه ساز هرات با رژیم استعمار بیار، در آغاز روز ۲۴ حوت در دو جبهه تداوم یافت، از بیرون شهر و در داخل شهر.

شهریان که تمام شب را در بیتابی فرا رسیدن صبح به سر برده بودند، با چهره گشایی مجرم خونریز خورشید، بیدرنگ خانه ها را به کور و شل ها سپردند و دسته دسته از حصین محله ها به حریم جاده ها درآمدند و در کمین دشمنان کمان افگندند. دشمن از رادیو ریلی با آواز کریمه توأم با التماس وحشت آفرین هوشدار میداد که: " اهالی محترم هرات! از منازل خود بیرون نشوید! ما را مجبور نسازید شهر زیبای هرات باستان را به تل خاک بدل سازیم!!!". اما بلندی فریاد های آزادی و تندر نفیر های نفرین بر روس و عمالش شکسته گر دیوار صوتی گردید و آواز کرگسان رژیم و بنیاد های کاخ استیلاگران فرو می ریخت.

هنوز صبح زود بود که حملات مردم بر لانه های امنیتی رژیم (ماموریت ها) در هر کنج و گوشه شهر آغاز شد. مقاومت نیروهای امنیتی در برابر عزم دگرگون ساز مردم، بیهوده بود. هر سرو قد جوانمردی که خون آلود بر زمین می غلتید، همزمان دیگر خشم شان بیشتر می جوشید و توفان جنبش مهیب تر می گشت. با آنکه کشته های آزاد قدان پشته می شد، ولی به زودی لانه های امنیتی فتح گردید و پرچم های پیروزی و آزادی بر آنها به دست مردان برهنه پای آزاد پیشه بر افراشته شد.

تانک ها و عراده جات نظامی دشمن در بستر جاده و در سینه کوچه های بزرگ شهر، سرگردان غر و لند میکردند و دیوانه وار چهار دور خود را، زیر رگبار مسلسل ها قرار میدادند. مردم که مال و جان را به قربانی عروج فرازگاه آزادی دعوت کرده بودند، از هر سو بر دشمن پی در پی و بی هراس حمله می بردند. همه هستی "من و ما" در خدمت جنگ برای آزادی در آمده بود. هجوم فداکارانه و بی دریغانه مردم بر تانک های زره تن دشمن با دست خالی و با سلاح سنگ و چوب، بی اثر بودن سلاح را در برابر اراده رزمنده مردم بار دیگر جلوه گر می ساخت. استعداد های مردم در تدابیر نظامی به یکبارگی چنان شگفته بود؛ که میتوانستند از همه چیز به عنوان سلاح رزم استفاده برند. با بریدن درخت های تنومند ناجو و سرو از حاشیه جاده ها، راه عبور را بر ماشین آلات نظامی دشمن می بستند و بر آنها حمله میبردند. ده ها تانک زره پوش متوقف و آتشگیره کانون خشم شان گشت. زن های سلحشور - این سلاله والاتبارانی چون ملالی ها - نیز از درون خانه های خود تدابیر گونه گونی به کار می بردند. لحاف های نفت آلود آتش زده را از پشت بام ها روی تانک، وسایل نقلیه و آلات نظامی دشمن فرود می آوردند. بدینصورت برای مردان جنگجو فرصت غافلگیری دشمن میسر می شد.

شهر جلوه گاه از خود گذری، جانبازی و فداکاری - عابدان آزادی گشته بود و یوم نمایشگر دهشت فگنی زبونانه ی استعمارگران. مردان شیر دل شهر تا آخر نیمروز اول روز ۲۴ حوت، با مردانگی و شهامت بینظیر توانستند تمام هرزه گیاهان خارگین استعمار را از تمامی کوی و برزن شهر (جز قوماندانی امنیه)، سر به نیست کنند.

بستر و بالین شهر به غنود گاه هزاران شهید از خود رهیده در خون تپیده بدل شد. اجساد مطهر این پاکبازان را بر تخت روان (کراچی های دستی) در آغوش هم گذاشتند و بعد تحویل آغوش پر مهر

خاک پاک وطن می کردند تا در آنجا مطمئن بیاسایند. روستائیان قهرمان نیز به شهر در آمدند. باری، شهر که اکنون پیوستگاه موج خروشنده روستا نشینان و توفان هیبت انگیز شهر وندان گشته بود، نخوتگر زبینه داشت. حال که نطع چرکین ضحاکان خلق و پرچم از دامن شهر به زور ید خلق برچیده شده بود، هلیکوپتر ها و میگ ها بر فراز شهر به پرواز در آمدند و همه جا را - خانه های مسکونی تا درون کوچه ها و جاده ها - زیر ضربت خود در آوردند که کودکان و نوباوگانی نیز خونین کفن شدند. بمب چون ژاله بر شهر می بارید، ویرانه می ساخت و هستی می بلعید، ولی به اراده آهنین آزادگان تأثیرچون پیشیزی هم نداشت و فرمان همچنان به پیش بود. و مرکز فرماندهی نیروهای امنیتی (قوماندانی امنیه)، هنوز سخت جانی میکرد. چه، این بیغوله با مهمات نظامی بیش از حدی مسلح و با تعدادی تانک های زره دار محافظت می شد. تا اینگاه یورش مردم بر این موضع مهم دشمن به صد ها شهید بر جا گذاشته و سیلی از خون جاری کرده بود. حال دیگر همه مردم - این راست قامتان بلند همت، بدانسو روی آوردند و با دادن قربانی های بی حد و حصری و کشتار عده زیادی از اعضای رژیم مزدور، توانستند قوماندانی را نیز خلع سلاح نمایند. شمار معدودی از جنایت پیشه گان - به شمول قوماندان امنیه - با استفاده از تانک ها خود را به مسجد جامع رساندند و در گلدسته های آن پناه گزین شدند.

در فرجامین ساعات روز ۲۴ حوت، با غروب دل انگیز خورشید در آستانه بهار، طلوع خونین خورشید آزادی شهر جلوه گر شد. در هر کنار و گوشه و در هر جاده و کوچه، شهیدانی بی شمار در کفن خون آرامیده بودند.

سراسر پهنه شهر لاله زار خون گشته بود. ریزش باران شدید درین لحظات خون آزاد مردان را به رود بار هری متصل ساخت تا از آن طریق بذر آزادی را همه جا سیراب کند. مردم با دادن هزاران شهید، نردبان صعود به معراج آزادگی ساختند. شامگاهان در هر خانه و کلبه ای خوان خون هموار گردید و پذیرای شهید و شهیدانی بود. دامان هر مادری آرمیدگاه جوانان زخم بر تن شد. اکنون رسالت زن های شهامت پیشه بود تا پرستاران مرحم گذار گلزخم ها باشند. لغزش اشک شوق آزادی بانوان، در شیار زخم ها مداوای آزادگان می گشت.

چون رسالت شکفت انگیز مردم قهرمان در آزاد سازی مأوای مقدس شان در این روز رو به اكمال میرفت، نوبت فرزندان وفادار خلق در داخل فرقه عسکری - که از همان آوان توفانی شدن خیزش در چیدن ساز و برگ یورش نابود کننده دشمن بودند - فرا رسید. این راز داران همیشه زنده خلق با آغاز رزم خصم افگن، در درون فرقه، قلب دشمن را در هم دریدند. عزم فولادین سربازان و افسران میهن دوست و غیرتمند، با نبردی سهمگین در امتداد شب، قصر فرعونی استعمار گران روسی و نوکران دست به سینه شانرا از بنیاد بر انداخت. ده ها لاشه گندیده اعضای باند خلق و پرچم را در هم آغوشی با تعداد زیادی مشاوران نظامی روس، به طعمه گاه سگ و کرگس فرستادند. قیام پیروزمند ارتشیان - که شیر مام وطن نوش شان باد - در پیوند با جنبش مردم، کرملین نشینان استعمارگر را چنان خشم آلود ساخت، که میگ های غول پیکر بمب افگن را از میدان های ازبکستان و تاجکستان فرمان آتش دادند. و با دهشتی بینظیر سنگر گاه افسران و سربازان مبارز - محوطه فرقه هرات - را، با به کار برد بمب های ناپالم و خوشه ای، زیر بمباردمان قرار دادند. این جنون وحشتزای

ددمنشانه استعمار ، آن نیمرخ آئینه قدنمای سوسیال امپریالیسم بود که میشد نیم رخ دیگر آنرا در فردای " تجاوز عریان" و لشکر کشی صد هزار نفری ، از همین اکنون پیشبین بود و با چشم باز سرایش رسوائی آنرا مشاهده کرد.

مقاومت و پایداری سربازان و افسران – این پاکزادگان سلحشور افغان زمین – در برابر حملات غول آسای دشمن ، بینظیر بود. و تا فرا رسیدن سحرگاه ۲۵ حوت ، با سرنگون کردن دو فروند میگ و وارد آوردن تلفات سنگینی بر دشمن ، تداوم یافت. مردم آن ولا به پاسخ اعلامیه ای که از حلقات انقلابیون شهر پخش شده بود، قافله های مواد غذایی را به جانب فرقه سرازیر کردند و برای مسلح شدن بدانجا میرفتند. صبح آنروز ارتشیان با بیرون کشیدن اسلحه جات و مهمات نظامی از فرقه ، به آغوش گرم مردم درآمدند. تعداد بیشماری از انواع سلاح را تقدیم جوانان رزمنده کردند.

از ۲۵ حوت به بعد روز چهره گشائی و نقاب افگنی کامل استعمارگران سوسیال امپریالیسم روس است. هلیکوپترها چون خیل کرگسان آهنین بال ، پی در پی فرود می آمدند و از بطن خویش ده ها تانک و توپ می زائیدند و باز پرواز میکردند تا بار دیگر آبستن شوند و باز بزایند. بدینسان سینه خونین دریده شهر آزاد شده را ، یکبار دیگر تانک و توپ های زره دار با پرده آهنین مستور کرد. روشنائی سیمای شهر رها شده را هاله سیاه انفجار بمب و باروت در خود پوشید. گلوله های توپ و نواله های بمب به شدت باران بر سر و روی شهر می بارید و آدمیان را گروه ، گروه در مگاک خود فرو می کشید. دست و پای ، گردن و بازو ، پشت و دوش ، سینه و کله انسان های استوار با بیرحمی بیشرمانه زیر زنجیر های تانک له می شد. ازدهای استعمار که زخمی ناجور از قیام خلق بر تن کنیفش برداشته بود ، اکنون بر هر چیز این دیار چنگ و دندان میزد.

پراکنده شدن مردم بعد از آزاد کردن شهر در روز ۲۴ حوت و عدم بسیج هماهنگ شان برای دفاع از شهر آزاد شده با آنکه به همت والای فرزندان راستین شان ، سربازان و افسران ، سلاح زیادی را در اختیار داشتند – کمبود کارائی و مهارت در بکار برد سلاح و . . . دشمن زخم خورده را مجال غنیمت آمد تا با پیاده کردن نیروهای تازه دم خود با آرایش نوین قوایش به ویرانی و سرکوب سراسر شهر بپردازد و بار دیگر با دست و پا زدن مذبحخانه و جنایت بار ، شهر را در تصرف خویش در آورد. لانه های سرنگون شده استعمار دوباره تسلیح و مرکز فرماندهی جنایت بارگی و ستم پراگنی شد. مزدوران هرز رژیم که زخم آلود ، جان زنده بدر برده بودند ، در پناه غول استعمار لحظه نفس کشیدن یافتند. با مستی و جنون به تار و مار و غارت کردن ، سوختن و نگون ساختن جان و مال مردم پرداختند.

کودک و نوجوان ، نوباوه و پیر زن ، مسن و سالخورده را جوخه جوخه به رگبار بستند. اطفال را بر نوک سرنیزه کشیدند و دختران را پستان بریدند. جوانان را با تیغ چشم از حدقه کشیدند و پیرمردان را دست و پای شکستند. دسته های آدم را با توپ پراندند و صد ها تن را زنده تا گردن به گور کردند. عده ای را از میان دو شق کردند و برخی را لخته لخته گوشت از تن بریدند و زبان را با خنجر از کام کشیدند و سر به ساطور شگافتند و . . . و هر آنچه چنگیز و هیتلر ، فرانکو و . . . و دیگر جلادان تاریخ فراموش کرده بودند ، اینان با چشم دریده گی و قیحانه انجام ده آن شدند.

تیغ جلادانه استعمار به دست نوکران پرورش یافته اش تا بدانجا کشت و درید و به خون غلتاند ، که عده ای از این آدمیت باختگان خون نوش - خلق و پرچم - خود نیز از قماش کله منار ها ، خرمن های دست و سر و پای آدمیان ، گردش سنگ های آسیاب از جریان جویبار خون - از شنیدن ضجه و ناله های خیلی از نیم کش شده گان - مست و دیوانه شدند. و از آنجمله است دیوانه شدن قوماندان امنیه ولایت که رژیم مجبور به زنجیر پیچ کردنش شد و به عزلتگاه دارالمجانین اعزامش داشتند.

و آری ! در آستانه بهار پژواک غریب رزم توزان در فضای آزاد پروران ، نوای بلبلان بهاری را شگفتی آمد. در آستانه بهار چو زخم بر تن آزادگران گلگونه شگفت ، گلهای شقایق و ارغوان در تپه ها و دامنه های هری بر ارجمندی گلخون ها آزرگانه سر تکریم فرو بردند ، چون تن شهیدان پیراسته کفن شد نسترن در آستانه بهار شرمگینانه کفن از تن درید ، غرش سهمگین موج خون چون به بلندای آزادی رهبر گشت ، خروش موج هریرود در آستانه بهار خود نمائی نمی کرد ، تن خونین شهیدان چون به ده هزاران رسید زمین را در آستانه بهار جای لاله روئیدن نبود، سبزینه های آستان بهار خونرنگ شدند و . . . بهار هرات ، بهار خون گشت. و بدینگونه در آستانه بهار پهنه درخشان هرات فراز پیروزمند خونین و فرود خونبار غمین به خون نگاره زد و هرات بار دیگری حاکم تاریخ گردید.

و اما که ، از آن فراز رنگین به خون و فرود آغشته به خون میتوان به راستایی چنین ره برد که :

-- خلق قهرمان ما زنجیر گسل است و در قفس انقیاد نمی گنجد ، حتی اگر این قفس را پنجره زرین کنند و آب و دانه اش هم شیرین .

-- هرگاه ملتی به پا خیزد و با عزم جزم با خصمی درستیزد ، از این دو ، بلاشک این دشمن است که باید از میدان بگریزد ، اگر هم الوندی از سلاح مدهش و مدرن او را تکیه گاه باشد و یا حتی غول نظامی دنیا.

-- عنصر وحدت و یکپارچگی آن جانمایه نهادینی است که آبشخور هرگونه پیروزی میشود ؛ چه در فرایند یگانگی است که پویش ها و تنش ها " همچو توفان بر ستمکاران غبار مرگ " می بیزد و ۲۴ حوت ۱۳۵۷ جلوه فروزانی از این توفان است.

-- رزمنده قهرمانان پرورده در دامان هریوای یل پرور با جهش توفنده شان ، منزل ها از پیشآهنگان کاروان سیاست به پیش افتادند و فهماندند که کاروان جنبش توده ای از کاروان سالاران روشنگر با حرکتی شتابنده تر جهیده است که پیشقراولان بایبست آنچنان شتابگیر شوند که نه تنها به آن برسند، بل که قافله سالاری این خیل آزاده را عهده دار شوند.

-- فروغین فراز آتشین ۲۴ حوت نشان داد ، گهگاهی چنین می شود که ؛ کشتی بدون سکاندار ماهر نیز امواج پرتلاطمی را زیر سینه کشد و سینه آب نیرومندی را بدرد و از گردابی هم احیاناً رد شود ، و اما فرود خونگدازش تأکید کرد که زورق شتابدار و مست هم بدون سکاندار ماهر و مدبر نمیتواند ره به ساحل برد و در کرانه امید به دلخواه لنگر اندازد. ای چه بسا که به ورطه دیگر گیر افتد و در شکنج خشمگین آن خرد و خمیر شود.

-- و دیگر اینکه فرخنده فراز ۲۴ حوت را چرخشگاه و یا نقطه عطفی در انقلاب شکوهمند خلق افغانستان میتوان برشمرد که در قسمت هایی از کهن سرزمین ما جنبش را توفنده و خروشان ساخت و در پی آمد آن ولایتی پشت ولایتی و شهری پشت شهری دوزخ غلام بچگان روسی گشت و در سراسر هریوا زمین بساط ننگین خلقیان ضد خلق از روستا ها برچیده شد و رزمگران نیز از این سنگر مطمئن (روستا) آتش به هیمة خصم میزدند و . . .

دیگر آنچه باید در باره اش دیوان ها نوشت.